

## نقد حقوق مالکیت ادبی - هنری مدرن و ملاک مالکیت فکری در عصر پسا مدرن

محمدجواد جاوید / دانشیار و عضو هیات علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

mahdi.yousefi@alumni.ut.ac.ir

مهدی یوسفی / دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بشر دانشگاه تهران

دریافت: ۱۳۹۰/۸/۱۷ - پذیرش: ۱۳۹۱/۲/۱۵

### چکیده

پسامدرن‌ها بر این باورند که حقوق مالکیت ادبی و هنری به عنوان یکی از شاخه‌های مهم حقوق مالکیت فکری، به منظور حمایت مادی و معنوی از گونه‌های نو از آثار ادبی و هنری و رایانه‌ای، تداوم روایت‌های کلان مدرنیته است. به این اعتبار، همه انتقادات روایت‌های کلان عصر تجدد به این حقوق هم وارد است با این تفاوت که در وضعیت کنونی پایبندی به رعایت هرچه بیشتر این حقوق، تعصبی بی‌جا در گرایش هرچه بیشتر به سوی بی‌عدالتی، دیکتاتوری و مطلقه‌گری در حوزه مغز و فکر است. پیامد این عمل، زنجیرزدن به تعقل و تفکر و نیز تولید محصولات معنوی بشری در راستای سود انحصاری مادی در بازار اقتصادی و سرمایه داری جهان معاصر است. این مقاله با تبیین این فرضیه از منظر پسامدرن‌ها، به تحلیل وضعیت حقوق مالکیت ادبی و هنری در دوران معاصر می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: پسامدرنیسم، حقوق بشر، مالکیت فکری، حقوق مالکیت ادبی - هنری، اقتصاد.

### مقدمه

هرچند حقوق پسامدرن متولد نشده است، اما دیر یا زود از مدرنیته زاده خواهد شد. با آمدن این سبک حقوق، مجموعه‌ای از شالوده‌های مدرن باید بازبینی شود و گرنه تخریب می‌گردد. حقوق مالکیت ادبی - هنری، یکی از روایت‌های کلان عصر مدرن است که برای تغذیه ساختار سرمایه‌داری غربی مدرنیته تعبیه شده است. این حقوق، خارج از عرف اقتصادی متعارف و عادلانه باید دیر یا زود اصلاح شود. پسامدرنیسم، زمینه‌ای برای پیشگویی وقوع یک بهمن در حوزه‌های مختلف دانش از جمله حقوق است. به عبارت دیگر، اعتقاد به نسبی‌گرایی و کثرت‌گرایی، اساس و شالوده منطق فکری پست‌مدرن در مواجهه با تمامی حوزه‌های نظری، معرفت‌شناسانه، جامعه‌شناسانه، حقوقی و فرهنگی را تشکیل می‌دهد. نظر به همین رویکرد، در تعریف و تبیین مفهوم «حق» و «حقوق»، مبنای تحلیل و مفهوم‌پردازی خود را براساس نسبی‌نگری، تنوع، کثرت و انشعاب قرار می‌دهند. نسبی‌نگری پست‌مدرن، بر این فرض استوار است که «حق» واحد وجود ندارد، همچنین حق ایزکتیو یکتایی در میان نیست تا امکان شناسایی آن امر مطلق، فصل مشترک میان تمام انسان‌ها باشد. در نتیجه، چیزی به نام «حق» یا «حقیقت مطلق» و یا حتی آنچه برخی متفکران مسلمان حقیقت (Réel vrai) یا الحق می‌نامند (Arkoun, 1989, p. 216)، وجود ندارد، مگر اینکه از نظر کسی «حق» دانسته شود. به این معنا که هر فردی «اعتبار» خود از جهان و اندیشه‌ها را «حق» بنامد. این موضوع با اوج انتقادات مکاتب دینی مواجه شده است (Arkoun, 1979, p. 249؛ نیچه، ۱۳۷۷). پست‌مدرن‌ها در برابر نفس اصطلاح «حق» علامت سوال قرار می‌دهند. در این دوره پارادایم غالبی وجود ندارد؛ چراکه آمیختگی الگوها، روش‌ها و درک‌های زندگی، همه می‌توانند محترم و قابل قبول باشند (محمدجواد جاوید، ۱۳۸۶). از منظر پست‌مدرن‌ها، «حق» و «حقوق» اموری نسبی هستند؛ بدین معنا که نسبت به زمان، مکان، جامعه، فرهنگ، طبقه اجتماعی، ساختار قدرت سیاسی، کارکردهای بیانی و زبان‌شناختی، چهارچوب‌های نظری، مفهومی، شناختی و حتی نسبت به آموزش‌ها و غالب‌های پنداری افراد و اجتماع تفاوت می‌کنند. از این رو، آنچه ما «حق» می‌دانیم با تمامی و یا پاره‌ای از این مفاهیم و عوامل در ارتباط است. «هرگونه نظریه‌پردازی در بخش‌های گوناگون تئوری «حق»، بدون بحث از موجه‌سازی، ناقص و بی‌ثمر خواهد بود. از این رو، اجزای گوناگون فلسفه حق، در یک نسبت هندسی با هم قرار می‌گیرند. نسبتی که تصمیم‌گیری در هر حوزه را منوط به تصمیم‌گیری در حوزه‌های دیگر می‌گرداند» (محمد راسخ، ۱۳۸۱، ص ۱۶۰).

پست‌مدرن‌ها این سؤال اساسی را مطرح می‌کنند که آیا می‌توان بر اساس باور، فرهنگ، منافع، هویت ملی و محلی، جهان‌بینی و ضرورت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پاره‌ای از انسان‌ها، به قرائتی کلی‌نگر و مسوط از مفهوم و تعریف «حق» دست یافت. به گونه‌ای که از غلطیدن در دامان سلطه عقل‌گرایی افراطی و طرح اسلوب هدفمند بر بیکره مفهوم‌سازی حق در امان بود؟

این مقاله، ضمن بررسی پرسش فوق، به تبیین این فرضیه که پابندی به رعایت هرچه بیشتر این سبک از حقوق در وضعیت کنونی آن، تعصبی بی جا در گرایش هرچه بیشتر به سوی بی عدالتی، دیکتاتوری و مطلقه گری در حوزه مغز و فکر است. این مقاله به تحلیل وضعیت حقوق مالکیت ادبی و هنری از منظر پسامدرن‌ها در دوران معاصر می‌پردازد. هرچند حقوق پسامدرن هنوز در راه است، اما مهم‌ترین حق قابل بحث در این مکتب، حقوق نالکیت ادبی-هنری خواهد بود.

### مفهوم حق و حقوق از منظر پست مدرن

به اعتقاد پست مدرن‌ها، اشکال مدرن نظریه‌هایی که درباره حق و جوهره انسان، (از جان لاک گرفته تا کارک مارکس) مطرح شده است، همگی تا حدودی گمراه کننده و غیرواقعی هستند. از این‌رو، اندیشمندان پست مدرن، همچون میشل فوکو به نقد مفهوم حق در کالبد کاربست‌های مدرن از منظر نظری و پراگماتیک برخاسته‌اند (Mourad, 2003, p. 453). به اعتقاد آنان، با سیالیت «پارا دایم اعتبار» و عدم وجود مبنا از فرد به فردی و از جامعه به جامعه‌ای، مفهوم «حق» نیز از جامعه به جامعه‌ای و از بستری به بستر دیگر در نوسان خواهد بود؛ زیرا حقیقت یک اعتبار، وابسته به ضوابط معنایی و شکل قرائت نوع جهان‌بینی هر اجتماع متفاوت خواهد بود و معنایش به تأویلی وابسته است که در افق دنیای خاص ارائه می‌شود. بنابراین مفهوم، تعریف، ارزش و بیش از همه، تأثیرات عدالت محور گزاره واحد «حق»، همیشگی و ثابت نیست، بلکه می‌توان بر حسب تأویل و هم‌نوا با دیدگاه‌ها و پیش‌فرض‌های هر فرد یا گروه اجتماعی متفاوت باشد. از این منظر، قرائت انتزاعی مفهوم «حق» بر اساس منطق یکسان نگری، که قائل به همگون‌سازی همه تأویل‌ها هستند. در نهایت به اقتدارگرایی، مرکز گرایی و مرجعیت باوری نهادینه شده‌ای منتهی می‌گردد که منجر به پیدایش حلقه بسته الیگارش‌ی نوین، در کالبد حق و عدالت محوری می‌شود که با تکیه بر کارکردهای منفعت طلبانه از باز پردازی به مفهوم «حق»، در صدد معنا بخشی انتزاعی به مقوله «حقوق» و «تکالیف» است. در واقع، می‌توان گفت: پست مدرن‌ها قائل به نسبی‌نگری معناشناسانه و نسبی‌نگری شناخت شناسانه در مواجهه با مفهوم «حق» هستند. از این‌رو، هر قاعده و هنجار و ارزش جهان شمولی که قابلیت تسری به همه جوامع، فرهنگ‌ها، خرده فرهنگ‌ها و نظام‌های حقوقی و اجتماعی را داشته باشد، نفی می‌کنند از این رهیافت، نسبی‌نگری فرهنگی را در پیش می‌گیرند. بدین ترتیب، نسبی‌نگری در مفهوم «حق» و عدم اعتقاد به جهان‌شمولی و قرائت عام از گزاره «حق»، امکان شکل‌گیری حقوق و تکالیف در معنای عام، فارغ از گسست‌های باوری، اجتماعی، فرهنگی، مفهومی، ادراکی و پیش‌دآوری‌های عدالت منشانه را ناممکن

می‌سازد و میزان اعتبارپذیری برداشت‌ها از مقوله «حق» را یکسان می‌نگرد. در اینجا تمامی آراء پیرامون حقوق از ارزش برابر برخوردار می‌گردند و لابلشرط همگی زمانی‌که در یک فضای فرهنگی قرار دارند، مقبول هستند. پست مدرن‌ها در نقد حقوق جهان‌شمول بر این باورند که اعتقاد بر کلیت و جهان‌شمول بودن مفهوم «حق»، در بطن خود، با پارادوکسی روبه روست که مبتنی بر بی عدالتی و حق‌گریزی است. این امر با فلسفه اولیه بازتعریف و باز شناخت مفهوم «حق» در تناقض آشکار قرار دارد. به عبارت دیگر، با غلبه پاره‌ای از برداشت‌ها و تأویل‌ها، که مبتنی بر ارزش‌ها و جهان‌بینی‌های خاص هستند، زمینه رجحان پاره‌ای از اعتبارها در معنا بخشی بر مفهوم «حق» میسر می‌شود و اعتبارها را در بنیان خود متمایز از همدیگر می‌سازند و مورد پذیرفتنی، عادلانه، درست و معقولانه را در برابر مورد نپذیرفتنی، غیرعادلانه و نادرست قرار می‌دهد. بدین ترتیب پاره‌ای از اعتبارها و برداشت‌ها، بدون لحاظ قابلیت‌های معناشناسانه و بسترهای وجودی، نظری، مفهومی، اجتماعی و فرهنگی، در پیشگاه تأویل‌ها و اعتبارهای غالب، قربانی می‌گردند و «حق» و کارکردهای آن و در نتیجه، اسلوب و چارچوب‌های حقوق و تکالیف در پرتو نوعی سودانگاری انحصارگرایانه، که بذر توتالیتریسم و جزم گرایی را داراست، بسط و تعمیم خواهد یافت. این فرایند تنها متضمن منافع تأویل‌ها و اعتبارهای غالب است. هر چند از دید رز «حق‌ها میان منافع و تکالیف ایستاده‌اند. بدین معنا که اشخاص دارای منافع بنیادینی هستند که آنها را مستحق تأمین و حفظ منافع یاد شده می‌گرداند. این استحقاق چیزی جز همان حق‌ها نیست که به دنبال خود برای دیگران تکالیف متلازم با آن حق‌ها را می‌آورد» (والدرون).

اما این استحقاق تأمین و حفظ منافع، ماهیتی عام دارد؛ بدین معنا که نباید به بهای نیل به آن، منافع سایر برداشت‌ها و اعتبارها نادیده گرفته شود، بلکه باید به سایر حوزه‌ها در معنا بخشی به مفهوم حق، که مبتنی بر سایر تأویل‌ها و در نتیجه، کثرت و چندگانگی اعتبارهاست، توجه ویژه شود تا از این رهگذر منافع آنان نیز لحاظ شود. آن چنان که نیچه می‌گوید: «ویران کردن یک پندار، نه حقیقت را که تنها حصه بزرگتری از نادانی را به بار می‌آورد، تعمیم «فضای خالی» ما را، گسترش «برهوت» ما را موجب می‌شود» (نیچه، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۷۶).

آن چنان که بیان شد، دایره نسبت گرایی در بازشناخت مفهوم «حق» و «حقوق» در اندیشه پست مدرن، به حدی وسیع و محوری است که اساساً ایجاد ارتباط و نسبت بین مقوله «حق» و «حکم اخلاقی» امری پذیرفتنی نیست. بنابراین، بر خلاف عقاید کانت، هیچ حکم اخلاقی وجود ندارد که بتواند بر اساس مفهوم ابژکتیوی از «حق» توجیه شود. آنچه که وجود دارد، کنش‌هایی از عناصر فرهنگی، اجتماعی و معناشناسانه

است که سبب تنظیم کارکردهای احکام اخلاقی شده است. بر این اساس، پست مدرن‌ها، اعتبار فرا روایت‌های اخیر را، که نوعی قرائت مدرن از مفهوم «حق» و مبتنی بر حقوق و آزادی‌های طبیعی است، زیر سوال می‌برند و بدیل‌های بدیعی را ارائه می‌کنند. به دیگر سخن، پارادایم پست‌مدرن با رهایی از بی‌ابهامی و تک معنایی، در اندیشه خروج از پیچیدگی‌ها و دشواری‌های تُرم‌های حقوقی مدرن است (Maisani, 1994, p. 448).

### حقوق بشر از منظر پست مدرن

پست مدرنیست‌ها از نقطه نظر شناخت شناسی، نگاهی هرمنوتیک و تفهیمی به مقوله حقوق بشر دارند. نگاهی که شالوده فکری آنها در تعریف، تعین و معنابخشی به مفهوم «حق»، «انسان» و به تبع آن، «حقوق بشر» را تشکیل می‌دهد. «پست مدرن‌ها از هر گونه یکسان‌سازی، که حول محور عقل مدرن و در فُرم غرب جغرافیایی متجدد، صورت می‌گیرد، رویگردان است و صورت بندی را نمی‌پسندد و در مقابل، حضور و اظهار وجود همه فرهنگ‌ها و نگرش‌ها و اهمیت دادن به دیدگاه‌های مغلوب هژمونی مدرنیته و به درآمدن از قیومت عقلانیت انتقادی را خواستار است» (قره‌باغی، ۱۳۸۰، ص ۲۱). بازتاب این رویکرد، نقد حقوق بشر مدرن و تمامی عناصر و پارامترهای بستر ساز آن در مفهوم پردازی به مقوله حقوق انسانی است. از این‌رو، به باز تعریف مفهوم «حق» و «انسان» می‌پردازد.

#### ۱. انسان‌شناسی پست مدرن

یکی از انتقادهای جدی پست مدرن‌ها به حقوق بشر، معطوف به نوع نگاه آنها به انسان، بما هو انسان و شخصیت حقیقی اوست که مسبوق به شخصیت حقوقی وی تحلیل می‌شود. این نگاه، معتقد است بررسی ابعاد وجودی و استعداد‌های مختلف او در عصر مدرن، ناقص بوده و به تبع آن استدلال‌های ناظر به حقوق او و منزلت نیز به صورت تک بعدی رقم خورده است (جاوید، ۱۳۸۶). در واقع، پست مدرن‌ها به نقد «انسان مدرن» می‌پردازند. انسان مدرن را زائیده عقلانیت و خرد ورزی افراطی می‌دانند که در نهایت، در قالب یک سرنوشت محتوم راهی جز تمسک به ایدئولوژی‌های تمامیت خواه و توتالیتر ندارد. در فرایند این جزم گرایی به جمودی خواهد رسید که او را از بازشناسایی و بازتعریف ماهیت خود بی‌نیاز می‌گرداند. در واقع، مدرنیسم از سوی انسان عصر خود به داوری نشست و با لحاظ خود به عنوان «دانای کل» به تعریف، تبیین و مفهوم پردازی از حقوق، تکالیف، تمایلات و آرمان‌های مشترک انسانی پرداخت. از نظر پسامدرن‌ها، مدرن‌ها رویکرد انسانی در حقوق را به دلیل عدم درک صحیح و همه جانبه انسان، وارد قضاوت‌های جهان‌شمول خویش نکرده‌اند، بلکه از انسان تصویری مکانیکی و نه ارگانیکی ارائه می‌دهند. نگاهی به

رویکرد یا بسترهای انسانی در آراء دیوان بین المللی دادگستری در دو دهه اخیر حکایت از این چرخش دارد. از این‌رو،

در نظر گرفتن مکانیسم‌های ثابت برای انسان و رفتارهای او چنان حیوانات، سال‌ها جزو فعالیت‌های علمی مهم دانشمندان مدرن به شمار می‌آمد، آیا آنها به این مسائل توجه کردند که عملیات انسانی، گوناگون و در حال تغییر، بی شمار و تو در توست. این مکانیسم نمی‌تواند همه کارکردها را در بر بگیرد. همه این‌ها در معرض تغییرات همیشگی قرار دارد؟ آیا انسان مدرن در اندیشه و تصمیم خود دچار تعصب، جزم اندیشی، پیش داوری و جانب داری نیست؟ آیا مدرنیسم موجب رشد اخلاق فردی همچون ضامن حقوق همه، برای برابری و عدالتی جهان گستر شد؟ به نظر نمی‌رسد، مدرنیسم به آنجا رسید که به چنین سؤالاتی پاسخی روشن بدهد (آهنچیان، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳).

عمده انتقادات متفکران پست‌مدرن به انسان‌شناسی حقوقی گذشته، ناظر به همین غیریت‌سازی عصر مدرن است (kilani, 2000, p. 28). در اندیشه، انسان مدرن نیازی به بازشناسی و حتی شناخت خود نمی‌بیند. در عوض، با معیارهای ساخته خود به مطالعه سایر مردمان و تعمیم نگاه خود می‌پردازد. اما در اندیشه پست‌مدرن، هیچ قومی، مرجع مقایسه با قوم‌های دیگر نیست؛ مفهوم خودی و غیرخودی یک مفوم نسبی است (جاوید، ۱۳۸۶، ص ۷۵). به اعتقاد پست مدرن‌ها، انسان‌ها همواره در زمان حال دوران زندگی خود، در معرض آن دسته متغیرهایی قرار دارند که مخصوص آنها و ساخته شرایط آنها است. پس دلیلی برای جمع زدن آنها و نتیجه‌گیری به شکل قطعی خود وجود ندارد؛ یعنی انگاشت «انسانیت مشترک»، توهمی بیش نیست (آهنچیان، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱). سخن اصلی متفکران پست‌مدرن آن است که در عصر مدرنیته، حقوق بشر از اساس بر یک انسان‌شناسی فلسفی و حقوقی معیوبی استوار گشت. انسانی که غرب در خارج از مغرب زمین به دنبال کشف آن بود، کسی جز خود او نبود. در نتیجه، حقوق بشری هم که تنظیم کرد، قبایی بود که تنها با اندام او سازگار بود. از این‌رو، انسان‌شناسی حقوقی عصر مدرن، نه در جهت به رسمیت شناختن نظام‌های حقوقی سایر مردمان در تمام جهان، بلکه در حقیقت در پی تدارک تمام حقوق برای انسان غربی در سراسر جهان بود. حال آنکه، انسان‌شناسی حقوقی پست‌مدرن، قائل به فراگیر بودن و همه جانبه بودن انسان عصر حاضر و به رسمیت شناختن نظام‌های قضایی و حقوقی اوست. در این معنا، پست مدرنیسم ایجاد قالب حقوقی خاص و یک‌دست را به دلیل گرایش‌های انسانی نادرست می‌داند (Gasarian, 2006, p. 4). در مقابل، معتقد به کارایی و ارزش همه ساختارهای حقوقی انسانی در گوشه و کنار دنیاست. پست مدرنیسم، با گذار از تک قالبی پنداشتن و حتی امکان چنین اقدامی، به تفسیر پلورالیستی و تکثیرگرایی از انسان و حقوق او می‌پردازد (جاوید، ۱۳۸۶، ص ۷۶).

## ۲. نقد حقوق بشر مدرن و نفی جهان شمولی آن

نقد حقوق بشر مدرن را می‌توان حاصل شک اندیشی پست مدرنیسم دانست که به اعتبار زدایی از هژمونی یافتن عقل مدرن می‌پردازد. در این رهیافت، با ساختار زدایی از فرا روایت‌ها و قرائت‌های کلان پیشین، به دنبال حمایت از فرا روایت‌های خرد و بدیل‌های متکثر در واحدی جزء و چندگانه می‌باشد تا بدین طریق، با شالوده‌شکنی پیش فرض‌های بنیادین، همچون عقلانیت مدرن، بستر را برای اعتبار بخشی بر روایت‌های جدید آماده سازد. به عبارت دیگر، پست مدرن‌ها با به چالش کشاندن مفروضات و روایت‌های کلان حقوق بشر مدرن، مشروعیت آن را مورد تردید قرار می‌دهند. به اعتقاد آنها، اصول و ارزش‌های حقوق بشر مدرن، مبتنی بر قطعیت، جامعیت و کلیت می‌باشد که در پی بسط قرائت جهان شمول و مرجع بخشی ارزش‌های جزم‌گرای حقوق بشر مدرن در سراسر گیتی است. پست مدرن‌ها، هر گونه قطب‌بندی، تقابل و دوگانگی‌های ثابت در شکل‌بندی حقوق انسان‌ها را با تکیه بر درون مایه فلسفی و معرفت‌شناسانه خود، که بر کثرت، چندگانگی، فرد محوری، جزئیت و عدم انسجام مبتنی است، نفی می‌کنند. در واقع، با قرائتی پلورالیستی و تکثیرگرا از حقوق بشر و برداشت‌ها و محیط ساختاربندی آن، به رد ارزش‌های برتر و جهان‌شمول و فضاهای عینی مبتنی بر هنجارهای کلی و متمرکز گرا می‌پردازند. با تأکید بر نسبی‌گرایی فرهنگی (Cultural Relativism)، به تقابل با اندیشه شمولیت عام حقوق بشر همت می‌گمارند.

فیلسوفان پست‌مدرن ادعای جهان‌شمولی حقوق بشر را ناشی از دیدی «اروپا مرکز» ارزیابی می‌کنند و تعمیم آن را به حوزه‌های فرهنگی دیگر نادرست می‌دانند. برای آنان مفهوم حقوق بشر اساساً متعلق به فرهنگ اروپایی است. لذا معتقدند به تعداد فرهنگ‌ها برداشت‌های مختلف از حقوق بشر داریم (همان، ۱۳۸۶، ص ۸۶).

## انتقادهای پست مدرنیسم بر نظام مالکیت ادبی و هنری

جریان سیال مدرنیسم، در طی سالیان اخیر تمامی حوزه‌های زندگی بشر را در نوردیده و تأثیرات شگرفی را در تمامی زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و صنعتی به ارمغان آورده است. پروژه مدرنیته با محوریت عقلانیت فنی مدرن و با شعار جنبش فزاینده به سوی آزادی و رهایی بشریت، برابری در حقوق و نفی تبعیض در همه اشکال، زمینه‌ساز شکل‌گیری پیشرفت‌های چشم‌گیری در عرصه‌های علم و صنعت و فناوری شد. این امر امکان بروز انقلاب فناوری اطلاعات و بسیاری از بحث‌های مربوط به پیدایش صورت‌های صنعتی و مدرن زندگی را محقق کرد. از این‌رو، با شکل‌گیری جوامع اطلاعاتی و صنعتی و پیشرفت‌های صنعتی و فناوری در تمامی بسترها، زندگی انسان دچار تحولات عظیمی گشت که ضرورت باز، تعریف و ارائه قرائت‌های جدید از انسان و حقوق او را بر اساس ارزش‌های عقلانیت و فرهنگ مدرن، کتمان‌ناپذیر می‌نمود. در فضای جامعه اطلاعاتی و صنعتی مدرن، که اندیشه و هدفی جز پیشرفت و در

نتیجه، قدرت و ثروت افزون‌تر در سر نداشت، حمایت از نوآوری‌ها و خلاقیت‌های فکری در همه حوزه‌های علمی، صنعتی، فرهنگی، هنری و ادبی امری واجب به نظر می‌رسد. در این مرحله نیز اندیشه مدرن، به دنبال کسب ثروت و جمع قدرت از مسیر قوانین انحصاری بود. قوانین کلانی که پیشتر امکان کنترل بازار توسط تراست‌ها، کمپان‌ها و شرکت‌های چند ملیتی را فراهم می‌کرد. هدف، تکثیر ثروت به نفع همگان نبود، بلکه تجمیع آن در دست گروه‌هایی خاص بود. در این مسیر حقوق، به ویژه حقوق بین‌الملل عموماً تمهید بخش مسیر فوق برای اقتصاد جهانی تلقی می‌شد. بر این اساس، نظر به پیدایش و گسترش ابزارهای اطلاعاتی و ارتباطی جدید، حقوق مالکیت ادبی و هنری، به عنوان یکی از شاخه‌های مهم حقوق مالکیت فکری، به منظور حمایت مادی و معنوی از گونه‌های نو از آثار ادبی و هنری و رایانه‌ای، قوام و دوام یافت. این مهم، سبب اقدام به پیش‌بینی قواعد حقوقی برای حمایت از حقوق مالی و معنوی پدید آورندگان این گونه آثار فکری در سطح فرا مرزی و در نتیجه، انعقاد چندین معاهده بین‌المللی و سرانجام، معاهده حقوق مؤلف (Droit d'auteur) (کپی رایت) سازمان جهانی مالکیت فکری (WIPO) شد.

اما پست مدرن‌ها، که به طور بنیادی با پروژه عقلانیت و خردورزی ابزارگریان مدرن و هرگونه تمرکز گرایی و جزم اندیشی در تقابل هستند، ساختار حقوقی نظام مالکیت ادبی و هنری را فرایندی برای تئوریزه کردن هنجارها و باورهای غربی در قالب اسلوب حقوقی مدرن برای نیل به سوی یک‌دست‌سازی ارزش‌ها و اضمحلال حقوق خرده ارزش‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها قلمداد می‌کنند. از این منظر، حقوق در خدمت اقتصاد طبقه‌ای و نه عمومی قرار دارد. حقوق مالکیت فکری، یعنی حقوق در خدمت صنعت انحصارگرایی دانش و اطلاعات. این حقوق هرچند نو، اما بازمانده عصر مدرنیسم است. وجود همین نوع از دنباله‌های مدرنیته است که برخی دنیای پسامدرن را پروژه ناتمام مدرنیته می‌نامند. به اعتقاد آنها اصول و ارزش‌های نظام مالکیت ادبی و هنری در اصل، متضمن حقوق محصولات فکری مدرنیستی است که آنها را به کارکردهای مستقر و ثبات یافته‌ای تبدیل می‌کند؛ آن هم در جامعه و فضایی که برداشت‌ها و روایت‌های سرمایه‌داری، شرکتی از پروژه روشنفکری و آگاهی برای پیشرفت و رهایی بشریت، نیروی مسلط سیاسی، اقتصادی و اطلاعاتی است. از این‌رو، در اینکه دوره‌ها و زمان‌های متفاوت مستلزم تبیین‌ها، تحلیل‌ها، حقوق و راهبردهای کنش متفاوتی هستند، شک و شبهه‌ای وجود ندارد. بدین ترتیب، می‌توان انتقادهای پست مدرن‌ها را که ناظر بر دغدغه‌های حقوق بشری این حقوق و طرز تلقی آنها از مفهوم و انگاره «حقوق بشر» است را در دو زمینه کلی مورد بررسی و مذاقه قرار داد: نخست انتقاد آنها بر نظام مالکیت ادبی، هنری، نقش و کارکرد آن در تعبیر ماهیت و صور معرفت‌شناسانه محصولات فکری، دوم، نقد کارکردهای نظری و عملی نظام مالکیت ادبی و هنری در اعمال محدودیت در دسترسی به اطلاعات و تولیدات فکری.

## ۱. انتقاد بر نقش و کارکرد نظام مالکیت ادبی و هنری در تغییر ماهیت محصولات فکری

هزاره سوم میلادی، اوج مباحث فرهنگی در شاخه‌های گوناگون دانش است. همین پیگیری، زمینه‌های فرهنگی در دانش معاصر بشر، بستر ایده آل اثبات فرضیه‌های پسامدرن‌هاست. واژه «پست مدرن» بیانگر وضعیت فرهنگ‌ها بعد از دگرگونی‌های سده ۱۹ است که به دنبال به چالش کشاندن عوامل موثر در سبزه فرهنگ، با تأکید بر تغییر اصول و قواعد بازی در عرصه علم، ادبیات و هنر است. این حیطه، دقیقاً چارچوب نفوذ، بسط و اجرای اصول و تعالیم نظام مالکیت ادبی و هنری است. فضایی که در آن موجودیت و ضرباهنگ فعالیت‌های علمی و هنری شکل حقوقی می‌یابد و مفهوم‌سازی متفاوت از ذوق، نورآوری و ابتکار با تأکید بر ماهیت مالکانه آن، پا به عرصه وجود می‌نهد. این طرز تلقی از مفاهیم و عناصر علمی فرهنگی، گفتمان معرفت‌شناسانه جدیدی را مبتنی بر ارزش‌های نظام مالکیت ادبی و هنری مطرح می‌کند که در تعارض با روایت‌های معرفت‌شناسانه پست مدرنی قرار دارد. به اعتقاد پست مدرن‌ها، پیدایش وضعیت پست‌مدرن معرفت، نتیجه فرایند پیچیده توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که قالب اولیه و اساسی خود را ترک کرده و در شکل جدید سر بر آورده است. بر اساس این روایت، معرفت علمی، ادبی و هنری، که درون مایه و هسته جامعه فرهنگی است، با به نظم در آمدن در چارچوب نظام مالکیت ادبی و هنری، که مبتنی بر فرا روایت‌ها و عقلانیت مدرن است، از ارزش ذاتی صورت معرفت و اهداف و مقاصد انسان محور آن فاصله گرفته است و صرفاً با رویکردی منفعت‌طلبانه و تمرکز گرا، به ابزاری برای بهینه ساختن بازده عملکرد سیستم مالکیت ادبی و هنری، به عنوان یک تأسیس حقوقی مدرن، تبدیل گشته است. بر اساس آموزه‌های مدرن، رشد و ترقی معرفت، در تمامی اشکال علمی، ادبی و هنری، پرده از ماهیت همه چیز برخواهد گرفت و ساختن فناوری‌هایی را امکان پذیر خواهد کرد که به کمک آن می‌توان جریان تحول همه رویدادها را کنترل کرد (اسمارت، ۱۳۸۳، ص ۸۵). از این‌رو، فرایند مدرن بر آن است تا از طریق سازوکارهای هنجارساز خود، همچون نظام مالکیت ادبی و هنری، به سطحی از همگنی و یکدستی در کیفیت و ماهیت معرفت دست یابد که امکان تحقق اندیشه مرجعیت باوری و اقتدارگرایی در چارچوب فضای علمی و فرهنگی میسر گردد. هر چند این امر نیز بدیهی می‌نماید که محصولات فرهنگی و آفرینش‌های فکری، خنثی و بی طرف نیستند، بلکه هر یک بنا به بسترهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، که در آن شکل گرفته و قوام یافته‌اند، از ماهیت و صورت معرفت‌شناسانه خاص و متمایزی برخوردار باشند. اما آنچه سبب انتقاد پست مدرن‌ها شده است، همانا اعمال سیاست تمرکزگرایی و مرجعیت باوری در برخورد با فرهنگ‌ها و ارزش‌هاست که به شکل افراطی در صدد هماهنگ‌سازی ارگانیک و جذب و حذف خرده ارزش‌ها و خرده فرهنگ‌ها برای رسیدن به یک قرائت

جهان‌شمول از هنجارهاست که دیگر زمینه‌ساز فعلیت یافتن آنها در ماهیت و صورت معرفت‌شناسانه محصولات فکری باقی نمی‌گذارد.

در این رویکرد، پست مدرنیسم بر این باور است که اصولاً گسترش و بسط ارزش‌های عقلانیت مدرن و نظام سرمایه‌داری از طریق مفاهیم کپی رایت امکان تغییر گزاره «مشروعیت معرفت» را به نفع مالکیت عریان و خشن و جریان جزم گرا، میسر نموده است و با تأکید بر شکل‌های انحصار تک قطبی، در ساختاربنندی هنجارهای معرفت‌شناسانه محصولات فکری و اهمیت بخشیدن به مسئله تخصص در پی به حاشیه راندن، مشروعیت زدایی و بی‌اعتبارسازی سایر شکل‌های معرفت است (Foucault, 1981). هر چند باید خاطر نشان ساخت که دگرگونی‌های تکنولوژیک جامعه صنعتی، که خود از مؤلفه‌های شرایط و عقلانیت مدرن است، در همسان‌سازی صورت معرفت و درون مایه‌های فرآورده‌های فکری و مرکزیت بخشی بر آن کم‌تأثیر نبوده است، اما علی‌رغم این دگرگونی‌ها، نظام مالکیت ادبی و هنری، فرایند خلق و پیدایش معرفت در اشکال گوناگون را به نحوه فزاینده‌ای دستخوش کالا وارگی کرده است و تصور علم و معرفت به دلیل نفس معرفت، یعنی به دلیل ارزش‌های ذاتی و درونی‌اش، به طور پیوسته رو به زوال است. به عبارت دیگر، همراه با تجاری شدن پرشتاب معرفت، جوهره و ساختار معرفت‌شناسانه آن نیز از هجمه تمایلات و اندیشه‌های منفعت‌طلبانه در امان نبوده است. به بهانه حفظ حقوق پدید آورندگان معرفت، مافیای انحصارگرا، بیش از پیش بر ارزش مبادله‌ای تولید آن اهتمام ورزیده است. از نگاه پست‌مدرن‌ها، جریان آوانگارد افراطی در سیستم نظام مالکیت ادبی و هنری، که طفیلی سوژه‌های مشروعیت بخش این نظام - یعنی ثروت و قدرت - است، در حال حمایت و مفهوم‌سازی از محصولات فکری قابل عرضه‌ای هستند که امکان تبعیت و تسلیم اندیشه را در برابر نگاه فراهم ساخته و اندیشه را از توجه به امر غیرقابل عرضه دور می‌سازند (ر.ک: لیوتار، ۱۳۸۰). از منظر پسامدرن‌ها، این به معنای کشتن تنوع و نوآوری از سوی کشورها و افراد پیرامون هم‌زمانی حاکم بر عرصه تفکر حاکم است. بدین ترتیب، گذار مشروعیت در نهاد معرفت، از بدیل اولیه و حرکت بر اساس عملکرد و بازده، نه فقط ناشی از پیوند فراینده نوآوری تکنولوژیک با پیشرفت در معرفت است، بلکه به شکل قابل توجهی ناشی از مفروضات صرف حقوقی نظام مالکیت ادبی و هنری پیرامون مقوله مالکیت مبتنی بر مفاهیم بازار آزاد و مکانیسم‌های تولید نظام سرمایه‌داری است. در شرایط کنونی، قرائت جزم گرا و تمامیت خواه از صورت معرفت‌شناسانه محصولات فکری در تمامی عرصه‌های علمی، ادبی و هنری بر اساس اصول و ارزش‌های نظام مالکیت ادبی و هنری، به مثابه پارادایمی حقوقی از عقلانیت مدرن، که متضمن پیشبرد بازده اقتصادی است، هم بر تولید معرفت و هم بر انتقال آن تأثیر گذاشته است.

تولید معرفت از یک سو، در کشورهای صنعتی و تدوین کنندگان نظام مالکیت ادبی و هنری، در حوزه تحقیقات، گرایش فزاینده‌ای به سمت سرمایه‌گذاری بر پروژه‌هایی وجود دارد که هرچه بهتر اصل بازده اقتصادی را بهینه‌سازی می‌کند. در نتیجه، اقبال عمومی سازمان دهی شده‌ای مبتنی بر مکانیسم‌ها و ارزش‌های کپی راییتی، به منظور بهره‌گیری از سود و منفعت افزون‌تر، به بعضی از حوزه‌ها بیشتر می‌شود. این امر، سبب عدم توجه به سایر حوزه‌ها و میدان‌های تحقیقاتی و در نتیجه، عدم رشد و برتری همسان معرفت می‌گردد. این، در واقع معنایی جز نگاه گزینشی و روایت یکسان‌انگار در دانش و معرفت بشری در راستای مقوله‌هایی خاص ندارد. با وجود اینکه امروزه بسیاری از جامعه‌شناسان علم پذیرفته‌اند که هیچ موضوع علمی و فکری، از جایگاه رفیعی نسبت به سایر موضوعات علمی برخوردار نیست (Hesse, 1982, p. 331). اما چنین رویکردی سبب می‌شود تا در راستای اندیشه یکسان‌سازی و مرجعیت‌محوری، آموزش و یادگیری نیز تابع الزامات بازده اقتصادی نظام مالکیت ادبی و هنری شود و هرچه بیشتر به سمت تدارک دیدن آموزش‌ها و تثبیت «مهارت‌ها»، که در بردارنده سود و منفعت بیشتر هستند، معطوف شود. از این رهگذر، می‌توان هرگونه چندگانگی، فردی‌گرایی، نسبییت باوری، که اصول تمام و کمال طلب اندیشه مدرن و پارادایم‌های وابسته بدان را تهدید می‌کند، در نطفه از میان برد (بری، ۱۳۸۳، ص ۹۴). این بدگمانی‌ها نسبت به ماهیت متغییر معرفت و ساختاربنندی دانش را می‌توان در اندیشه‌های متفکران پیش رو پسامدرن همچون لیوتار به روشنی دید (Jones, 2003, p. 506).

از سوی دیگر، در بخش تولید معرفت، در کشورهای در حال توسعه و کم‌تر توسعه یافته، این فرایند شدیداً وابسته به انتقال معرفت، حداقل در شکل ضروری آن می‌باشد. بر اساس اصول و مکانیسم‌های نظام مالکیت ادبی و هنری، این پروسه انتقال محدود گشته و در بعضی از حوزه‌های معرفت، بسته به نوع و ماهیت آن، متوقف شده است. بدین ترتیب، در چارچوب کارکردهای کپی راییتی شرایط مدرن، بخش اعظمی از خلاقیت‌ها، ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و تعقلات جوامع در حال توسعه، در شکل‌گیری ماهیت و صورت معرفت‌شناسانه محصولات فکری، در خلال فرا روایت‌های عقلانیت مدرن و پارادایم‌های آن چون نظام مالکیت ادبی هنری و عقبه‌های فلسفی آن رنگ خواهد باخت و از آنان اعتبار زدایی خواهد شد. آن چنان‌که لیوتار می‌گوید: «دانش اعتبار خود را نه در درون خود می‌یابد، و نه در سوژه‌ای که با تحقق و فعلیت یافتن امکانات یادگیری آن تکامل پیدا می‌کند، بلکه اعتبار خود را در سوژه عملی - یعنی بشریت - پیدا می‌کند (لیوتار، ۱۳۸۰، ص ۱۲۱).

## ۲. نقد کارکردهای نظری و عملی نظام مالکیت ادبی و هنری در اعمال محدودیت

بی‌تردید می‌توان گفت: طیف وسیعی از انتقادهایی که از سوی پست مدرنیسم بر پیکره حقوق و نظام

مالکیت ادبی و هنری وارد می‌شود، مربوط به مکانیسم‌های این نظام در محدود کردن سطح دسترسی به آثار فکری و اطلاعات به عنوان یکی از پیش فرض‌های اساسی تحقق پاره‌ای از بنیادی‌ترین حقوق انسان، همچون حق آزادی بیان (Right to Freedom of Expression) و حق بر ارتباط (Right to communication) می‌باشد. اما پیش از پرداختن به بحث، لازم است ابتدا به بررسی جایگاه اطلاعات و محصولات فکری و ضرورت دسترسی به آن در اندیشه پست‌مدرن و نقش و کارکرد آن در جوامع پست مدرنی به منزله بستر عینیت بخش این محصولات پردازیم. از این‌رو، برای نیل به این منظور و درک هرچه بهتر ساختار جوامع پست مدرن، ناگزیر باید به بازساخت روابط انسانی و اجتماعی از دیدگاه پست مدرن‌ها همت گماریم تا به دریافت و تحلیل دقیق‌تری از مفاهیم ناآشنا شویم.

## الف. جوامع پست‌مدرن، روابط انسانی و اجتماعی و جایگاه اطلاعات

آنچه جامعه پست‌مدرن را از جوامع مدرن متمایز می‌کند، ناشی از نوع شناخت‌شناسی نگاه پست مدرن‌ها به اجتماع، انسان، حقوق انسانی و روابط انسانی است که مبتنی بر نگاهی هرمنوتیک و تفهیمی است (Peat, 2007, p. 920). پست مدرنیسم، با تعریفی که از انسان و حقوق انسانی ارائه می‌دهد، جامعه ایده‌آل خود را بر پایه شناخت‌شناسی متفاوت از روابط انسانی، اجتماعی و حول محور آگاهی بنا می‌نهد. از این‌رو، نقش و کارکرد اطلاعات و محصولات فکری، به عنوان پارادایمی از آگاهی در ساختاربنندی روابط انسانی، اجتماعی و هژمونی یافتن «اجتماع معاشرتی»، که شالوده جامعه ایده آل پست مدرنیسم است، دارای اهمیت بسزایی است. از همین رهگذر، آنها با شالوده شکنی از پارادایم‌های اجتماع مدرن، به اعتبار زدایی از رهیافت عقلانیت به مثابه ابزاری برای تنظیم روابط انسانی و اجتماعی و ترسیم شاخصه‌های ارتباطات سلسله مراتبی می‌پردازند. مطالعاتی که بر مفروضات مدرن درباره روابط انسانی بنا شده‌اند، عمدتاً انسان‌ها را افرادی جدا افتاده و تک ملاحظه کرد. و در نتیجه، از تشریح گروه یا اجتماع همچون ذهنیت‌های به هم پیوسته عاجزند و این کاستی پیکره وحدت یافته مستقر در اجتماع را به کناری می‌گذارد. در مقابل، تلاش می‌کند تا با طرح فرمول‌هایی، انسان‌ها را چون اشیا در کنار یکدیگر قرار دهد تا به ارتباط و سپس جمع دست یابد (آهنچیان، ۱۳۸۲، ص ۸۱). در مقابل، پست مدرن‌ها با اعتبار زدایی از عقل، بر گفتمان به عنوان رهیافتی که عامل عینیت‌بخش پیش فرض‌ها و بدیل‌های بدیع در بسترهای نامتجانس و متکثر است، بر شکل جدیدی از روابط انسانی تأکید می‌ورزد. این روابط، با ارائه الگوهای متفاوت از آگاهی در سطح عمومی، در پی اجتماع معاشرتی می‌باشد که با تغییر ماهیت قدرت از ثروت به دانایی، ارزشی دو چندان بر اطلاعات و محصولات

## ب. ۱) انگاره جامعه معاشرتی و عدم دسترسی به اطلاعات و محصولات فکری

این سبک از حقوق، به عبارتی از منظر پست‌مدرن‌ها، گام نهادن بشر در حوزه اندیشه تک بعدی و تک ساختی است. امری که در تعارض با انگاره‌های یک جامعه معاشرتی است. پست‌مدرن‌ها بر این باورند که اعتماد به خردباوری و علم، امور عینی، کلی، نگری و مرجعیت باوری در دوران مدرن، منجر به از خودبیگانگی و مرگ اجتماع شده است (Chuman, 1993: 11). اندیشه پست‌متافیزیکی و پوزیتیویستی در تحول مفهومی از خودبیگانگی، و تقلیل میراث معنایی آن کم تأثیر نبوده است (Forgues, 2006: 397). بی‌شک یکی از دستاوردهای اندیشه پست‌مدرن را می‌توان در بازتعریف و شناخت‌شناسی آن، از مقوله اجتماع با تأکید بر همین ماهیت معاشرتی آن جستجو نمود. در این رهیافت، با تکیه بر پارالوژی و نگاه چند سویه و مرکز گریز، ماهیت و جایگاه فرد در واحد اجتماع، از نو مورد تعریف قرار می‌گیرد و روابط انسانی فارغ از اندیشه مرکزی، حول محور گفتمان شکل می‌گیرد. در این نوع رابطه انسانی و اجتماعی، که جامعه معاشرتی پست‌مدرن به تصویر می‌کشد، وجود یک جامعه باز اطلاعاتی، که در آن فرایند چرخش اطلاعات و تولیدات فکری فارغ از هرگونه مرجعیت باوری و مرکزیت محوری میسر می‌گردد، به عنوان پیش فرض اولیه و بنیادین مورد توجه قرار می‌گیرد (Longo, 1996: 403). جامعه آرمانی پست‌مدرن، جامعه‌ای متکثر است که ویژگی آن، تفکر مستقل و باز در کنار گفتگوی آزاد درباره هدف‌های مشترک و سیاست‌های عمومی است. در این اجتماع، فرد رها از الزامات جامعه، از طریق دسترسی آزادانه و بدون محدودیت به باورها و عقاید دیگران، به واسطه گفتمان دیالکتیک، به خلق نوآوری و ایجاد تغییر و تحول می‌پردازد تا محتوای ذهن و خود پندارهای فرد در تعامل با دیگران و نوآوری‌های فکری سایرین شکل گیرد. به اعتقاد پست‌مدرن‌ها، برای آنکه جامعه معاشرتی پست‌مدرن بتواند استقرار یابد، لازم است بر شماری از موانع و توهّمات مرتبط با شکل‌های انحصار تک قطبی و مرزبندی‌های ناتوان کننده بر فضای جامعه اطلاعاتی و تولیدات فکری، ناشی از ارزش‌های نظام مالکیت ادبی و هنری غلبه شود. اگر بناست جهانی نامتمرکز پدید آید که در آن امکان دسترسی به اطلاعات و تراوشات فکری، به عنوان پیش فرض شکل‌گیری جامعه معاشرتی، فارغ از هرگونه محدودیت، برای همگان فراهم آید، لازم است که نهادها، هنجارها، مکانیسم‌ها و ابزارهای وابسته به آن، از اساس دگرگون شوند. این کلیت باید جای خود را به نهادها، هنجارها و ارزش‌های معاشرتی دهد تا هر کس که از ظرفیت آنها برخوردار می‌شود، این فرصت را بیابد تا محیط و روابط را با موهبت بصیرت شخصی خود هرچه غنی‌تر سازد. اما به واقع، دورنمای این دگرگونی بنیادین چیست؟

پست‌مدرنیسم بر این پندار است که تحقق این امر، مستلزم انقلابی کوپرنیکی در ادراک ما از

فکری می‌بخشد و آن را به‌عنوان سنگ بنای تحقق و تداوم مکانیسم‌های روابط انسانی و اجتماعی لحاظ می‌کند. در جامعه معاشرتی (convival) با تکیه بر پارالوژی و گونه‌گونی، روابط انسانی فضایی از گردش اطلاعات و داده‌ها را به جود می‌آورند که در آن، تعامل‌های اجتماعی از طریق گفتمان‌های دیالکتیک حاصل می‌شود. این فرایند هرگز به معنای نفی هژمونی یافتن تعامل‌های بین فردی نیست. از این‌رو، نظر به چنین پنداشتی از تعامل اجتماعی، که مبتنی بر جامعه باز اطلاعاتی و دسترسی یکسان و نامحدود به تولیدات فکری دیگران است، انگاشت‌های مرکز و حاشیه در روابط اجتماعی رنگ می‌بازد و فرصت برقراری ارتباط بین صداهای متفاوت پدید می‌آید، به گونه‌ای که به بیان کولیر «تمایز بین سوژه و آبه را از میان می‌برد» (Collyer, 1997: 195) در نتیجه، می‌توان گفت طرح‌ها و انگاره‌های روابط اجتماعی، معلول عقل و قواعد آن نیست، بلکه ناشی از پنداشت‌هایی است که به وسیله به هم پیوستگی و اشتراک منافع تک تک اعضای اجتماع به وجود آمده‌اند. به عبارت دیگر، این انگاره‌ها معلول به هم پیوستگی اعضای اجتماع است و به عکس عقل و هنجارهای آن، این اشتراک منافع، نیازمند توجیه یا مشروعیتی که عقل به حوزه‌های اجتماعی می‌دهد، نیست. در واقع، جامعه معاشرتی پست‌مدرن، اجتماعی غایت‌مند اما بدون داشتن نقطه پایان، مبتنی بر ضرورت اما بدون چرایی، و دارای عمومیت اما بدون اندیشه کلی است (آهنچیان، ۱۳۸۲، ص ۸۶).

## ب. طرح انتقاد پست‌مدرنیسم بر نظام مالکیت ادبی و هنری

به اعتقاد فوکو، «همه چیز می‌تواند تغییر کند؛ چون همه چیز بسیار شکننده است، و بیشتر از روی بخت و تصادف سر پا مانده است تا از روی ضرورت، به صورت ساختگی و نه معقول و مبرهن، با تصادف‌های تاریخی پیچیده، اما گذرا، نه با الزامات انسان شناختی گریز ناپذیر» (اسمارت، ۱۳۸۳، ص ۱۸۵) با چنین رویکردی، پست‌مدرن‌ها، به شالوده شکنی از روایت‌ها و پیش فرض‌های نظام مالکیت ادبی و هنری می‌پردازند و ماهیت، ساختار و کارکردهای این نظام را مورد تردید قرار می‌دهند. به اعتقاد آنها، کپی‌رایت، قرائتی هم‌گون ساز از پارادایم‌های متکثر فرهنگی در هیبتی اعتبار بخش است که به جنگ تمایلات، باورها و اندیشه‌های فردی و نسبیّت طلب و خرده فرهنگ‌های چند پاره می‌رود و موجب اضمحلال آنها در درون ساختار مرکزیت طلب و جزم اندیش خود می‌شود. بر این اساس، می‌توان این انتقادات را در دو زمینه مورد مطالعه قرار داد: نخست، تقابل کار بست‌های جامعه معاشرتی پست‌مدرن، با مکانیسم‌های نظام مالکیت ادبی و هنری در اعمال محدودیت در دسترسی به اطلاعات و محصولات فکری؛ و دوم، انتقاد پست‌مدرنیسم از فرایند مشروعیت بخش انگاره‌های نظام مالکیت ادبی و هنری در ساختاربنندی قدرت با تکیه بر قرائت‌های مدرن.

ارزش‌هاست؛ انقلابی که نیازمند نگرش‌های نسبی به دور از هرگونه کلیت‌اندیشی و قطعیت‌باوری در سبک تعاملات اجتماعی و رابطه متقابل آن با دسترسی بدون حد و مرز به اطلاعات است. تا از این رهگذر، با استفاده از شیوه‌های معاشرتی برای ایجاد ارزش استفاده‌ای و ارتقاء و حمایت از ارزش‌های حقوق بشری و دسترسی عادلانه و به موقع به اطلاعات، از وابستگی کالاهای به تولیدات فکری کاسته شود. امروزه به واسطه کارکردهای نظام مالکیت ادبی و هنری، تولید و دسترسی به آفرینش‌های فکری پیوسته درگیر تعقیب رشد اقتصادی و صنعتی و به موازات آن، بنا ساختن صور تازه‌ای از نیاز بشری است. از این‌رو، از آنجا که منافع حاصل از نظام موجود، که قابل چون و چراست، نابرابرانه توزیع شده، برای مردم بخصوص مردمان کشورهای در حال توسعه، بسیار دشوار است که امکان جامعه بدیل سرزنده و جذاب معاشرتی و به نوعی پست‌مدرن را به تصور در آورند. بنابراین، کافی نیست که فقط نشان دهیم سبک زندگی معاشرتی امکان‌پذیر است، یا حتی ثابت کنیم که این زندگی جذاب‌تر از زندگی در جامعه‌ای است که تحت حاکمیت قدرت اطلاعاتی حاصل از انگاره کپی رایب است. نمی‌توان به این ادعا بسنده کرد که یک نظم عادلانه، یا مبتنی بر مساوات جهانی، فقط از طریق بازسازی معاشرتی ارزش‌ها، هنجارها و ... و باز تعریف مالکیت و قدرت به واقعیت می‌پیوندد. ما نیازمند راهی برای نشان دادن این حقیقت هستیم که شالوده‌شکنی و تغییری در نوع نگرش ما نسبت به انسان و حقوق او در کالبد نظام مالکیت ادبی و هنری برای بقای حقوق انسانی و جامعه معاشرتی ایده‌ال او ضرورت دارد (Stone, 1993: 49-63). تغییر طرز تلقی نظام کپی رایب، از مفهوم «حقوق» که مبتنی بر انگاره عقلانیت مدرن و آموزه‌های جزم‌اندیش و اقتدارگرایی آن در جهت همسان‌سازی همه تأویل‌هاست، به سوی «حقوق معاشرتی»، از آن جهت حائز اهمیت است که آزادی‌ها، پشتیبان ارزش استفاده از اطلاعات و دستاوردهای فکری می‌باشند - همان‌طور که حقوق پشتیبان دسترسی به کالاهای اطلاعاتی هستند. همان‌گونه که اطلاعات و محصولات فکری می‌توانند امکان تولید ارزش‌های استفاده‌ای را سرکوب و آن را به ثروتی فقراور تبدیل کنند، تعریف طرفداران نظام مالکیت ادبی و هنری از حقوق نیز می‌تواند آزادی‌ها را سرکوب و استبدادی مستقر سازد که مردم را زیر بار حقوقشان از بین ببرد. در سایه این مرکزیت‌اندیشی و قرائت عام، حقوق و آزادی‌ها در هم می‌آمیزند. البته اگر آزادی‌ها به واسطه تعریف طرفداران نظام مالکیت ادبی و هنری از حقوق زایل نشود! در حقیقت، حاصل این محصوریت‌ها و محدودیت‌های ساختگی بر اندیشه و خلاقیت انسانی حاصل و زایشی در بردارد که می‌توان از آن به «توتالیتراریسم فکری»، یا «استبداد معنوی» یاد کرد.

بنابراین، در این شرایط زمینه‌سازی برای جامعه معاشرتی پسا مدرن با دشواری‌های روبه‌رو شود. از

این‌رو، بر نظام مالکیت ادبی و هنری لازم است تا برای شناخت واقعیات و درک ضرورت اعمال تأملات حقوق بشری، در دسترس عادلانه و آزادانه به محصولات فکری، رابطه میان تحلیل‌های اجتماعی، و حقوقی و واقعیت اجتماعی را بر اساس هرمنوتیک مضاعف (Double Hermeneutic)، آنگونه که گیدنز به فراست دریافته، مورد ارزیابی و فهم قرار گیرد (Giddens, 1990: 80). این بدین معناست که امروزه در کارکردهای اجتماعی، حقوقی و به طریق اولی، اندیشه‌های حقوق بشری، واقعیت اجتماعی، نه در شکل متمرکز و تک‌بافت آن، بلکه در قالب نوع نامتجانس، چندگانه و متکثر آن با لحاظ نسبی‌ت‌گرا بودن این امر ذهنی، ضرورتاً به صورت اجتناب‌ناپذیری به مقوله‌ای تأملی تبدیل شده است. بنا به گفته وید، ما در حال زندگی هستیم، اما نه چون جزیره‌هایی در دل خودمان... بلکه زندگی ما در رابطه با مردم، دیگران، و در رابطه با زمینه‌های فرهنگی معینی، که در آن زیست می‌کنیم، جریان دارد (آهنچیان، ۱۳۸۲، ص ۸۰).

#### ب. ۲) نظام مالکیت ادبی و هنری و بحران مشروعیت انگاره‌ها

به اعتقاد پست‌مدرن‌ها در شرایط کنونی، روایت‌های کلان و انگاره‌های نظام مالکیت ادبی و هنری، اگر هم اعتبار خود را هنوز از دست نداده باشند، بزوی فروخواهند ریخت. از این‌رو، مشروعیت فعلی این نظام، که مرهون روایت‌ها و انگاره‌های عقلانیت مدرن می‌باشد، به شدت دچار خدشه شده است. از دید آن‌ها، تمدن اطلاعاتی و طرز تفکر استقرار یافته آن، به واسطه هنجارها و انگاره‌های کپی رایبی و تُرم‌های فرهنگی و حقوقی آن، در حال حاضر و یا در آینده‌ای بسیار نزدیک، بحران مشروعیت چاره‌ناپذیری را تجربه می‌نماید. بحرانی که از طریق آمیزه‌ای از فشارهای درونی و بیرونی، به واسطه بسط و گسترش گفتمان حقوق بشری در عرصه جهانی و نفوذ این اندیشه در کشورهای در حال توسعه، استمرار و تداوم تمدن اطلاعاتی، که اساس جامعه معاشرتی پست‌مدرن است، را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. شواهد در حال افزایش اندیشه حقوق بشری از یک‌سو، و پیدایش آسیب‌های اجتماعی همچون افزایش ناآگاهی و فقر اطلاعاتی، بحران بین‌المللی در حوزه سلامت و بهداشت، به علت فقدان دسترسی به اطلاعات و آفرینش‌های فکری، و تأکید بر تقویت گستره معاشرت، به مثابه کارکرد مرکزی سیستم بهداشتی و فراهم آوردن اطلاعات در حوزه بهداشت، سلامت و دسترسی به منابع جدید علمی در این حیطه (Figueras, 2003: 81)، جملگی بیانگر نیاز به تغییرات اساسی و اعتبار‌زدایی از پارادایم‌های مشروعیت‌بخش نظام مالکیت فکری به‌خصوص و نظام کپی رایب است. جریان پست‌مدرن بر این باور است که نظام مالکیت ادبی و هنری، تبدیل به جریان پیشتازی شده است که امور فکری، علمی، ادبی و هنری انسان‌ها را به دنبال خود یدک می‌کشد و آنها را به واسطه قرائت‌های مرکزیت‌طلب و منفعت‌محور، از مجاری حقوق جزم‌اندیش خود، عاری از درون



مایه‌های انسانیت، نه لزوماً در صورت معرفت‌شناسانه، بلکه در صورت عمل‌گرایانه می‌کند تا از این طریق در سطح دیگری از صلاحیت‌های هنجاری، به بهانه حمایت از حق مالکیت خالقین این آثار، آنها را مجدداً انسانی سازد.

لازم به یادآوری است که خواست‌ها و تقاضاهای جدیدی شکل یافته است که به معنای ارائه تعریف مجدد از ارزش‌های انسانی‌تر از مفهوم مالکیت در شکل معنوی آن، مبتنی بر دغدغه‌های حقوق بشری است؛ دغدغه‌ای که در دل خود نگرانی از فراگیری بی‌عدالتی و گسترش لگام گسیخته نابرابری با توجیه حقوقی نهفته است. براین اساس، در روایت‌های پست مدرنی، به دلیل انحصار گرایانه، حذف و برای بهره‌مندی افراد از کالاهای فکری، ارزش و اعتبار قائل می‌شوند. هر چند این بهره‌مندی عمومی، فارغ از هر گونه تبعیض هدفمند، خود نیازمند یک سلسله اصول و ضوابط است و هرگز به معنای تمتع رایگان از اطلاعات و کالاهای فکری نیست. در واقع، پست مدرنیسم با به رسمیت شناختن محدودیت‌های دیدگاه ساخت‌گرای اجتماعی تکنولوژی و تغییرات تکنولوژیک، بینش جدیدی را در باب فرایندهای اجتماعی و شیوه‌های آن مطرح می‌نماید (Collyer, 1997: 195)؛ زیرا روشن است که بخشی از درآمدها و عایدات فروش کالاهای فکری، مجدداً به عنوان سرمایه و پشتوانه پژوهشی به گردش می‌افتند و علم و تولیدات فکری به صورت نیروی تولیدی در می‌آید. از سوی دیگر، آنچه مشروعیت ناشی از روایت‌های پیشین را زیر سوال می‌برد، کارکرد تمامیت‌خواه این نظام و میل روزافزون آن بر ثروت است، تا حمایت از دانش و خلاقیت‌های فکری. پیوند اندام وار نظام مالکیت ادبی و هنری و سود، مقدم بر حمایت آن از تراوشات و آفرینش‌های فکری است. در چنین چارچوب فکری و اجرایی است که انحصارگرایی اطلاعات و محصولات فکری، برای بهره‌مندی و کسب ثروت‌افزون‌تر از مجاری شرکت‌های چند ملیتی، تحت عنوان هنجارهای کپی رایت، قانون‌مند و هدفمند می‌گردد. در شرایط کنونی، این نظام با کنار گذاشتن روایت‌های مشروعیت بخش ایده‌آلیستی و تأملات حقوق بشری، مگر به گونه‌ای بسیار اندک و در قالبی صوری، تمام توان خود را صرف توجیه و اجرای هدف از پیش تعیین شده خود، یعنی ثروت و قدرت کرده است. به گفته فرانسوا لیوتار، امروزه در گفتمان حامیان مالی پژوهش، تنها هدف معتبر، قدرت است. دانشمندان و تکنسین‌ها، نه برای یافتن حقیقت، بلکه برای اثبات مستدل قدرت خریداری می‌شوند (لیوتار، ۱۳۸۰، ص ۱۴۰). در این رهیافت، قدرت به علم، هنر، ادبیات، موسیقی و حتی حقوق، بر مبنای میزان کارایی آنها مشروعیت می‌بخشد؛ کارایی که قبلاً در قلمرو ارزش‌های کپی رایتی مورد بازتعریف هدفمند قرار گرفته است. در چنین فرایندی، قدرت، جریانی خود مشروعیت بخش است که می‌تواند فرایند ذخیره‌سازی و دسترسی به اطلاعات و محصولات فکری و شکل و قالب درونی آنها را تحت تأثیر قرار دهد. به اعتقاد پست‌مدرن‌ها، این اهرم قدرت،

مجموعه‌ای از مکانیسم‌های کنترل را به وجود می‌آورد که با مانیتورینگ تمامی حوزه‌ها، اندیشه مرکزی را بسط و مورد حمایت قرار می‌دهد. یکی از این حوزه‌ها، فرهنگ است که تمامی مؤلفه‌های تأثیرگذار آن در نظام مالکیت ادبی و هنری غسل تعمید یافته و از ارزش حقوقی برخوردار شده است.

بدین ترتیب، تمرکزگرایی در حوزه اطلاعات و تراوشات ذهنی و مفهوم‌سازی منفعت‌گرایانه مبتنی بر ارزش‌های نظام سرمایه‌داری مدرن، لاجرم منتهی به کلیت‌گرایی در عرصه فرهنگ و همگون‌سازی مؤلفه‌های فرهنگی در جوامع می‌گردد. بنابراین، محدودیت‌های دسترسی در چارچوب نظام مالکیت ادبی و هنری اهرمی کنترل‌کننده و سوپاپ اطمینانی مناسب برای نواسانات و تکثرگرایی‌های فرهنگی خارج از ضوابط نظام سلطه و سرمایه است که به تنظیم آهنگ در سایر حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز کمک شایانی می‌نماید.

### رویکرد دینی بر نقد نظام مالکیت ادبی و هنری

آنچه تاکنون شرح آن رفت، نقدهای پست‌مدرنیست بر نظام مالکیت ادبی و هنری، به مثابه انگاره‌ای مدرن در قاموس یک نظام متعالی و پیشروی حقوقی است. در واقع، پست‌مدرن‌ها با به چالش کشاندن تمامی روایت‌های نظام حقوقی مدرن، از جمله نظام مالکیت ادبی و هنری، خواستار شالوده‌شکنی از هنجارهای حقوقی موجود هستند تا در ورای آن بتوانند به بازساخت و بازتعریفی همگون‌تر از مفاهیم و سازوکارهای حقوقی نائل شوند. اما آنچه درخور توجه و دقت است، جایگاه رویکردی دینی در این حوزه است. آیا اساساً می‌توان قائل به هم‌صدایی و همگرایی گفتمان دینی با نقطه نظرات پست‌مدرنی، در نقد ماهیت نظام مالکیت ادبی و هنری و سازوکارهای اجرایی آن شد؟ آیا می‌توان وجه اشتراکی میان سازوکارهای انتقادی مشروعیت‌زدای پست‌مدرنیست، با اسلوب‌های اجرایی ارزش‌محور نظام اسلامی، در حوزه مالکیت فکری و نظام مالکیت ادبی و هنری قائل شد؟ پاسخ به این سؤالات مستلزم نگاهی موشکافانه‌تر به ماهیت کلی موضوع مورد بحث است. به‌طور مشخص رویکرد نظام حقوقی اسلامی از منظر روش‌شناسی و سازوکارهای اجرایی با مکانیسم‌های استدلالی نظام حقوقی پست‌مدرن، در مواجهه با نظام مالکیت فکری متفاوت است. این تفاوت را می‌توان در نوع جهان‌بینی و نگاه هر یک از این دو نظام (اسلام و پست‌مدرنیست) جستجو نمود که یکی ارزش‌آفرین و ارزش‌محور و دیگری مشروعیت‌زدا و هنجارشکن است. اما آنچه زمینه مطالعه و مقایسه هم‌زمان رویکرد دینی و پست‌مدرنی به نقد نظام مالکیت ادبی و هنری را فراهم می‌کند، نه روش‌شناسی و سازوکارهای استدلالی این دو، بلکه نتیجه و ماحصل نهایی هر یک از

این دو نظام فکری است که فارغ از تمامی تمایزات و تفاوت‌ها، بستر چنین مطالعه تطبیقی را فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، همان‌گونه که پیش‌تر شرح آن رفت، پست‌مدرن‌ها در تلاشند تا با اعتبارزدایی و شالوده‌شکنی از مفاهیم و هنجارهای حقوقی نظام مالکیت ادبی و هنری، طرحی نو در افکنند تا در سایه آن ضمن بازشناخت مجدد حقوق انسانی، فاصله میان مرکز و حاشیه را در حوزه فرهنگ و تفکر از میان بردارند و سهم تمامی فرهنگ‌ها، مذهب‌ها، باورها و اندیشه‌ها را در بازار فکر و تعقل تضمین نمایند. این موضوع با رویکردی مشابه مدنظر نظام حقوق اسلامی است. از این‌رو شایسته است تا بیش از هرچیز نگاهی دقیق‌تر به ماهیت حقوق مالکیت فکری از منظر تفکر اسلامی داشته باشیم.

### جایگاه نظام مالکیت ادبی و هنری در تفکر فقهی

مالکیت معنوی به طور اعم و نظام مالکیت ادبی و هنری به طور اخص، در مقایسه با سایر مباحث حقوقی، مفهومی نوپا در فقه اسلامی است که دیر زمانی از طرح بحث آن در مباحث اسلامی نمی‌گذرد. بی‌تردید واکاوی و تبیین فقهی ماهیت نظام مالکیت ادبی و هنری در قاموس نظام فعلی، متبلور کننده، آنکه همانا تطبیق نظام حقوقی غربی و دینی است، چندان هم امر ساده‌ای نیست. اما آنچه بر پیچیدگی کار می‌افزاید، بازشناخت این مفاهیم در کالبد حقوق غرب و سازوکارهای مدرنیته‌گونه آن و تطبیق آن با شریعت است، به گونه‌ای که نه‌تنها با اصول دینی ما در تغایر نباشد، بلکه منافع ملی و فرهنگی ما را نیز مورد حمایت قرار دهد. از این‌رو، باید آن را مطالعه‌ای تطبیقی در دو نظام حقوقی مجزا دانست. بنابراین، برای تبیین هرچه بهتر مفهوم حق مالکیت ادبی و هنری در فقه اسلامی ضروری است تا نگاهی بر نوع تلقی فقه از «حق» و «مالکیت» داشته باشیم تا از ورای آن به بازشناخت مفهوم نظام مالکیت ادبی و هنری نائل شویم.

اساساً «حق» در لغت به معنای ثبوت و در اصطلاح، عبارت از اقتداری است که قانون به افراد می‌دهد تا عملی را انجام دهند. از این‌رو، آزادی عمل رکن اساسی حق است، در مقابل، هر حقی تکلیفی را ایجاد می‌کند (امامی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۲۵). اما اصطلاح حق مالکیت به مفهوم مدرن، که در ضمن آن مالک به اعتبار قرارداد و اعتبار از ملکیت برخوردار می‌شود، بیشتر از حقوق فرانسه وارد ادبیات حقوقی عربی و فارسی شده است؛ زیرا در حقوق امامیه، مشهور فقها حق و ملک را از سنخ سلطنت دانسته که صاحب آن، حق تصرف تام یا مشروط دارد (خویی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۴). برخی فقها نیز حق را مرتبه ضعیف ملک می‌دانند (فروغی، ۱۳۹۱، ص ۱۰۲). به دیگر سخن، ملک در فقه به معنای سلطه و سلطنت قانونی است و مالکیت صفتی است که از این نظر به کار می‌رود (یزدی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۲۵).

### موافقان و مخالفان حقوق مالکیت فکری

اما اصطلاح «حقوق مالکیت فکری»، همان‌گونه که پیش‌تر شرح آن رفت، اساساً مفهومی جدید در ادبیات فقهی و حقوق اسلامی است. از این‌رو، صرفاً در آثار اندیشمندان متأخر مورد توجه قرار گرفته است. این بحث از زمان طرح خود، با توجه به ماهیت و سازوکارهای اجرایی و منافع و معایب آن، با رویکردها و نظرات متفاوتی مواجهه بوده است. به طوری که می‌توان صاحب‌نظران فقهی این حوزه را در دو دسته موافقان و مخالفان دسته‌بندی نمود:

**مخالفان:** مخالفان مالکیت فکری به طور اعم و نظام مالکیت ادبی و هنری به طور اخص، برای ابراز مخالفت خود دلایلی را اقامه می‌کنند. از جمله ناسازگاری مالکیت فکری با قاعده تسلیط، عدم اعتبار مالکیت فکری از سوی شارع، ناسازگاری آن با رسالت و قداست علم و در نهایت، اینکه اموال معنوی جزو حقوق عمومی و سرمایه‌های حکومت اسلامی است (حلیمی، ۱۳۸۴، ص ۶۱).

از جمله مخالفان، می‌توان به حضرت امام خمینی علیه السلام و آیت‌الله صافی اشاره نمود. امام خمینی علیه السلام در *تحریر الوسیله* می‌فرماید:

آنچه که معروف به حق طبع نزد افراد است، حق شرعی به شمار نمی‌آید و زایل نمودن سلطه مردم بر اموالشان بدون اینکه شرط و عقدی در بین باشد جایز نیست و مجرد نوشتن جمله «حق چاپ و تقلید محفوظ است» حقی به وجود نمی‌آورد و التزام دیگران را به دنبال ندارد. پس افراد می‌توانند آن را چاپ و تقلید نمایند و کسی نمی‌تواند آنها را از این کار منع کند (امام خمینی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۶۲۵).

**موافقان:** موافقان حق مالکیت فکری، برای تبیین دیدگاه خود به دلایل فقهی ذیل استناد نموده‌اند: تمسک به ارتکاز عقلا و سیره عقلا، تکوینی اعمال ذهنی، تمسک به ادله حرمت سرقت و غصب یا ورود عدوانی، قاعده لاضرر، قاعده حفظ نظام و دلیل عقل مستقل، قاعده صحت، حق سبق، تمسک به عموم «اوفوا بالعقود» (رحیمی، سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۷). از جمله موافقان حق مالکیت فکری، می‌توان به آیت‌الله مکارم شیرازی و آیت‌الله مرعشی اشاره نمود.

### مالکیت فکری و فکر سلطنتی در برخی آثار اسلامی

آنچه نباید از نظر دور داشت، توجه به این مهم است که آنچه درباره نظرات اندیشمندان اسلامی بدان اشاره شد، تنها طرح مباحث علمی درباره ماهیت این طیف از حقوق است و نه سازوکارهای اجرایی آن. به عبارت دیگر، از دیدگاه تفکر اسلامی حقوق مالکیت فکری به طور عام و حقوق مالکیت ادبی و هنری به طور خاص، فی‌الغالب تا زمانی مورد احترام و مقبول است که درصدد حمایت از حقوق فردی

با لحاظ حقوق جمعی است. چنانچه این حقوق در قامت نظام مالکیت ادبی و هنری مدرن، تنها به بستر و سازوکاری برای بسط بی‌عدالتی و تبعیض و در یک جامعه دینی اسباب استیلائی غیرمسلمانان بر مسلمان گردد، نه تنها مقبول نیست، بلکه باید با تمامیت‌خواهی آن به مقابله برخاست. در اینجا، آن بخش از حقوق مالکیت فکری، که محصور در حق فرد است جزء حقوق بشر بوده و به استناد قاعده ید امکان سلب آن وجود ندارد، مگر به استناد قاعده لاضرر. در صورت دوم، حقوق مالکیت فکری در حوزه حقوق شهروندی قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی، تنها به نفع عموم جامعه حقوق عمومی آنان می‌تواند حقوق فردی را تحدید و نه تعطیل کند.

از این‌رو، شاید بتوان اذعان داشت که نقدهای پسامدرن بر حقوق مدرن، به‌ویژه در بخش ادبیات حقوقی ناظر به حقوق مالکیت ادبی - هنری، به سود کشورهای در حال توسعه است؛ چراکه دانش دارای ذاتی انباشتی است و دوره‌هایی بر آن می‌گذرد تا محصولی قابل ارائه از آن وارد بازار مشتریان آن علم شود. پیش از این، مرحله بسیاری برای تولد چنین ثمره‌ای مشغول بوده‌اند و تلاش کرده‌اند. از این‌رو سخت بی‌بنیان است که فردی یا شرکتی خاص محصول موجود را مطلوب و مطبوع خاص خود تلقی کرده و بر این نتیجه مشترک متفکران پیشین، برند یا مارک اختصاصی زده و به سود خود انحصاری فردی بر آن بار نماید. این برداشت حقوقی از مالکیت ادبی - هنری، نه تنها مغایر تفسیر متفکران از فقهای دینی نیست، بلکه جریان‌های فکری مختلفی امروزه در جهان هستند که برای انحصاری‌شکنی دانش و به‌عبارتی زندانی کردن دانش بشری به‌وسیله افراد خودخواه و سودجو سخت می‌جنگند. در این خصوص، به‌عنوان نمونه به آثار استاد شهید علامه مطهری می‌توان اشاره کرد که متأسفانه علی‌رغم دیدگاه ایشان، آثارشان بدون در نظر گرفتن اصول قانونی و فقهی احتمالاً برای چندین دهه دیگر در اختیار انحصاری ورثه ایشان قرار می‌گیرد. حال آنکه براساس ماده دوازده قانون حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ ایران، با گذشت سی سال از فوت پدیدآورنده یک اثر، آن اثر در دسترس عموم قرار خواهد گرفت و حقوق مادی آن منحصر در ورثه نخواهد بود. در این خصوص، قانون یک شرایط عادی را معیار قرار داده است. اما اگر آثار یک مؤلف از طریق توصیه رییس حکومت و رهبر آن جامعه یا نهادهای عمومی و دولتی دیگر به فروش بالا و در نتیجه، جلب سرمایه هنگفت رسیده باشد، در چنین مواردی عقلا و عرفاً نیاز به انتظار گذشت سی سال از فوت پدیدآورنده یک اثر نیست و آن اثر به نسبت سود حاصله به واسطه مداخله دولت، بسیار زودتر و حتی در زمان حیات مؤلف می‌تواند در دسترس عموم قرار گیرد. در اینجا، فهم زمان براساس سودی سنجیده می‌شود که مؤلف یا ورثه از آن منتفع شده‌اند. از این منظر، در حقوق شهروندی نسبت به سود حقوق عموم تعریف

می‌گردد و نه مصالح خصوص. در پسامدرنیسم، این نسبت‌ها بسیار جدی لحاظ می‌گردد. اموری که اتفاقاً مورد توجه شریعت هم هست.

هرچند بنای پسامدرنیسم شالوده‌شکنی از برداشت حقوقی معاصر در این خصوص است. اما معیار حقوق طبیعی تصریح می‌کند که به دلیل ذات انباشتی و موروثی دانش و نیز تبلور دفعی و مقطعی آن در دوره‌هایی خاص نمی‌تواند ارزش مادی و معنوی اکتشاف یا اختراع علمی موجود را محصور به مکتشف و مخترع در حلقه نهایی دانست، بلکه سرمایه موجود متعلق به عامه بشر است و فرد یا شرکت متبتهی در حلقه آخر، تنها در حد معروف می‌توان برای مقطعی موقت از آن بهره‌ای موقت در حد تلاش اخیر در حلقه دانش برد و نه دائمی و غیرعرفی. بنابراین، آنچه مهم است در این نوع مالکیت بیش از آنکه موضوع معیار باشد، رابطه معیار است. از سوی دیگر، اگر مالکیت دائمی تلقی شود، اعتبار آن به اعتبار بقای موضوع است. از این‌رو، می‌توان گفت: چنانچه براساس حقوق بشر حق مالکیت برای فرد ابدی باشد، اما موضوع چون ابدی نیست لاجرم این حق در عمل مادام‌العمر تلقی نمی‌شود و شرایط اجتماعی و حقوق شهروندی است که زمان و طول عمر این رابطه را مشخص می‌کند. با عمومی شدن اثر، مالکیت هم از مفهوم سلطنت فعلی به مفهوم «سلطنت شأنی» تقلیل می‌یابد و فرد یا افراد خصوصی نمی‌توانند عملاً در ملک خود تصرف کنند. اما همواره حقوق معنوی آنان لحاظ می‌شود، اما از حقوق مادی دیگر خبری نیست؛ چراکه به سود عموم تغییر مسیر داده است. در این شرایط، مالک حتی توان منع یا دخالت جزئی را هم از دست می‌دهد و مالکیت فکری به مالکیت معنوی و سلطنت فعلی به سلطنت شأنی و بلکه کمتر تقلیل می‌یابد.

از این منظر، مالکیت ادبی - هنری حتی در متون دینی هم مضبوط نیست و مشروط به شرایط خاص از جمله موقتی و عرفی بودن است. اما آن بخش از حقوق پسامدرن، که حقوق را سیال می‌نامد، طبعاً در عمل چالش‌هایی دارد که در ذیل قرائت رسمی از متن یا قانون می‌تواند سامان‌گیر و بیشتر سیالیت تفسیر حقوقی در مقام نظر باقی می‌ماند.

### نتیجه‌گیری

طرفداران نظام مالکیت ادبی و هنری با استدلال پست مدرن‌ها در نوع هژمونی یافتن قدرت مشروعیت بخش این نظام، مخالف هستند و بر این باورند که اصول و هنجارهای فعلی نظام مالکیت ادبی و هنری، که الهام‌بخش قدرت و سیطره جهان شمول آن است، حاصل اجماع جهانی بسیاری از کشورها در راستای حمایت از حقوق خالقین و پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری می‌باشد و از این منظر قوام حقوقی یافته است.

### منابع

- اسمارت، بری (۱۳۸۳)، *شرایط مدرن، مناقشه‌های پست‌مدرن*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، اختران.
- آهنچیان، محمدرضا (۱۳۸۲)، *آموزش و پرورش در شرایط پست‌مدرن*، تهران، طهوری.
- جاوید، محمد جواد، «حقوق بشر در عصر پسا مدرن، انتقاد از شاهکارهای فلسفی در فهم حقوق ذهنی» (۱۳۸۶)، *فصلنامه حقوق*، ش ۳.
- راسخ، محمد، «حق و مصلحت» (۱۳۸۱)، *مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و ارزش*، تهران، طرح نو.
- قره‌باغی، علی اصغر (۱۳۸۰)، *تبارشناسی پست مدرنیسم*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸۰)، *وضعیت پست مدرن: گزارشی درباره دانش*، ترجمه حسینعلی نودری، تهران، گام نو.
- نیچه، فریدریش (۱۳۷۷)، *اراده قدرت*، ترجمه مجید شریف، تهران، جامی.
- والدرون، جرمی، «فلسفه حق»، ترجمه، محمد راسخ، *نامه مفید*، شماره ۲۱.
- Arkoun "Islam et Modernité" In. Un péril Islamiste ? éd. complexe. 1989
- Arkoun "le concept de raison islamique", in: *Annuaire de L'Afrique du Nord*, Vol. 18. 1979. Cnrs, 1981.
- Chuman, Joseph, Postmodernism and the problem of the Modern age, *Humanism Today: Vol 8*, 1993.
- Collyer, F. M. " Technological invention, Postmodernism and social structure", *Technology in Society*. Vol. 19, No. 2, 1997.
- Figueras, Josep, Health system reforms and post-modernism, *The end of the big ideas*, *European Journal Of Public Health*, Vol 13, No 1, 2003.
- Forgues, Eric, Retour sur le concept d'aliénation: Un possible émancipateur masqué par le voile idéologique de la modernité, *social compass*, Vol 53, No 3, 2006.
- Foucault, M. " questions of Method". An Interview, *Iarul C*, NO.8, 1981.
- Gasarian, Christian, " Anthropologie postmoderne ", *Encyclopaedia Universalist*, Paris, 2006.
- Giddens, A " The Consequences of Modernity", Cambridge, Polity Press, 1990.
- Hesse, M, "The Strong Thesis of Sociology of Science, in Revolution and Reconstructions in the philosophy of science"; *The British Journal for the Philosophy of Science*, 1982.
- Jones, Campbell, *Theory after the Postmodern Condition*, *Organization*, Vol 10, No. 3, 2003.
- kilani, M, *La critique de l'anthropologie post moderne, L'invention de l'autre. Essais sur le discours anthropologique*. Lausanne, payot, 2000.
- Longo, L; *Observations à propos du temps et du discours dans la post-modernité*, *Sociétés* ISSN, No 54, 1996.
- Maisani, P, et Wiener, F; *Rèflexions autour de la conception post-moderne du droit*, *Droit et Societe*, Vol 27, 1994.
- Mourad, Roger, *After Foucault A new form of right*, *PHILOSOPHY & SOCIAL CRITICISM*; vol 29, No.4, 2003.
- Peat, F. David, *From certainty to uncertainty: Thought, theory and action in a postmodern world*, *Futures*, Vol 39, Issue 8, 2007.
- Stone .L. *Modern to Postmodern: Social construction, dissonance, and education*, *Studies in Philosophy and Education*, Vol 13, No 1, 1993

اما جریان پست مدرنیسم، بر این باور است که پذیرفتن اصل اجماع، به مثابه معیاری برای اعتبار بخشی، اصل نامناسبی به نظر می‌رسد. این اصل، دارای دو فرمول بندی است. اولاً، اجماع توافقی است بین انسان‌ها به معنای اذهان شناساگر و داننده و اراده‌های آزاد، که از طریق گفتگو و هم‌پرسه تحقق می‌یابد. این شکلی است که توسط هابرماس تدوین و ارائه شده است. اما برداشت وی بر اعتبار روایت‌های رهایی بخش استوار است. در ثانیاً، اجماع از اجزای متشکله نظام به شمار می‌رود، که به منظور حفظ و بهبود عملکرد اجرایی نظام، به اداره امور آن می‌پردازد. در اینجا، اجماع به تعبیر لومان موضوع رویه‌های اداری و مدیریتی است (همان، ص ۱۶۷). با کمی تأمل در ساختار و پیشینه فرآیند شکل‌گیری و تدوین نظام مالکیت ادبی و هنری، به روشنی قابل درک است که این نظام، از اجماع، نوع دوم بهره برده است. بدین صورت که از یک سو، تعداد بسیاری از کشورها به استثنای تعداد اندکی از آنها (کشورهای غربی)، که خود صحنه گردانان اصلی این مکانیسم بوده‌اند، به عنوان مخاطبان مفروض این اجماع از اراده آزاد مبتنی بر گفتگو و هم‌پرسه واقعی و نه صوری، برخوردار نبوده‌اند و تحت فشارهای اقتصادی و سیاسی، به این اجماع تن داده‌اند. اجماعی که ضرورت هم‌سوئی با آن، پیش شرط تحقق و دستیابی به زیرساخت‌ها، پارامترها و معضدتهای اقتصادی، صنعتی و سیاسی است. از سوی دیگر، اعتبار این اجماع، به منزله ابزاری است که باید در نیل به هدف نظام مالکیت ادبی و هنری و اندیشه مرجعیت باور آن به کار گرفته شود. به اعتقاد اندیشمندان پست‌مدرن، اجماع به‌صورت ارزشی از مد افتاده و ظنی در آمده است. اما عدالت به منزله یک ارزش، نه از مد افتاده است و نه ظنی است. از این‌رو، باید به نظریه و عملی درباره عدالت برسیم که با نظریه و عمل اجماع مرتبط نباشد (همان، ص ۱۷۶).

در پایان باید اذعان داشت که پست مدرن‌ها از ورای اعتبار زدایی از انگارها و روایت‌های نظام مالکیت ادبی و هنری، در تلاش برای فرسایش شکل‌بندی‌های هرمی قدرت، تولید و دسترسی به اطلاعات و محصولات فکری هستند که به واسطه آن، عده کمی در رأس و بسیاری از مردمان در قاعده قرار می‌گیرند، و از این رهگذر، به درک جمعی مناسب‌تری از آنچه امکان‌پذیر است، نائل شویم. براین اساس، از منظر پسامدرن‌ها آنچه دغدغه حقوق است، یعنی ایجاد عدالت بواسطه قوانین، در صورتی محقق خواهد شد که دیکتاتوری و مطلقه‌گری از حوزه مغز و فکر عقب‌نشیند و فرصت تنوع بازار افکار و عرصه بدون انحصار آن را فراهم آورد. سخن آخر اینکه، مادامی که حقوق تک‌انگاره‌ای همچون حقوق هنری و ادبی مالک مطلق العنان حوزه فکری بشر معاصر است.